**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030625**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا می‌شود به جای عین زکوی چیز دیگری را پرداخت کرد ما عبارت‌هایی را که در مقالۀ محمود خالدی داشتیم ذکر می‌کردیم ادامۀ عبارت‌های، بعضی تکه‌هایش را بیاورم بد نیست، او اشاره کرده بود که جمهور عامه قائل به عدم جواز ابدال قائل هستند از این مورد استثناءهایی را ذکر می‌کرد، از مالک استثناء ذکر کردم، گفتیم از عبارت مالک استفاده می‌شود که اخراج نقدین به جای زکات صحیح هست، هیچ قیدی هم ندارد لضرر کالاکراه که این محمود خالدی گفته بود. یک مورد دیگر استثنایی هم که دارد اباح الشافعی اخراج القیمة للضرورة فمن امثلتها من وجب علیه شاة فی خمس من الابل ففقد الشاة و لم یمکنه تحصیلها فانه یخرج قیمتها دراهم و یجزئها کمن لزمه بنت مخاض فلم یجدها و لابن لبون لا فیماله و لا بالثمن فانه یعدل الی القیمة. این چیزی که از روایات ما استفاده می‌شد این بود که اگر خودش نداشته باشد می‌تواند به جای آن انعام بالاتر یا پایین‌تر را بدهد با خصوصیاتی که آنجا ذکر شده. یک نکته‌ای اینجا عرض کنم، مرحوم آقای هاشمی به این روایت تمسک کرده بودند برای اینکه به طور کلی می‌شود قیمت را پرداخت کرد که عرض کردم دو تا مقدمه هست این دو تا مقدمه را ایشان مورد بحث هم بعضی‌هایش را قرار دادند، بعضی‌هایش را هم قرار ندادند یکی اینکه این روایت در ظرف اضطرار گفته که، به عنوان بدل اینکه مثلا به جای جزعه حقه داده بشود یا به جای حقه جزعه داده بشود. آقای هاشمی می‌فرمایند از این استفاده می‌شود که ذاتا هم جائز است، محصَّل بیانات ایشان این هست که عرف اینجا خصوصیت برای ظرف اضطرار نمی‌بیند به خصوص این است که آن ضرورت به آن معنایی که در این کلمات این عامه هم هست از این روایت استفاده نمی‌شود. چون اینها می‌گویند آن شیءای که زکات واجب بوده مثلا جذعه را نه در مال خودش باشد و نه بتواند از کس دیگری بخرد، لا فیماله، عبارت را دیدید دیگر. و لم یمکنه تحصیلها، این تعبیر در روایات ما نیست، همین مقدار که در مالش نبوده اجازه داده شده که به چیز دیگری تبدیل بشود. آقای هاشمی می‌خواهند بگویند از این استفاده می‌شود اختیارا هم جائز هست. به نظر می‌رسد هیچ استفاده نمی‌شود. بله شارع تسهیل قائل شده، می‌خواهد زکات تا جایی که امکان دارد از خود مال شخص پرداخت بشود دیگر نیاز نباشد از غیرش پرداخت بشود، حالا وقتی می‌خواهد از مالش پرداخت بشود اختیارا هم هر جور دلش بخواهد نه اگر، آن هم با این خصوصیات می‌گوید اگر جذعه نبود حقه و مثلا ۲۰ درهم هم اضافه بدهد، آن خصوصیاتی که در این روایت ذکر شده. این است که بگوییم مجرد اینکه به جهت سهولت امر شارع اجازه داده چیزی را که در مالش نیست، چیز دیگری، یک چیز خاصی را شارع اجازه داده بگوییم مطلقا کافی هست این هیچ وجهی ندارد. کما اینکه ایشان می‌گوید اگر قیمت در بعضی شیء جائز باشد به‌طور کلی هم جائز هست، بله اگر قیمت اختیارا جائز باشد که قسمتی از مال را با قیمت پرداخت کنیم بعید نیست همین مطلبی که ایشان قائل هست ولی اگر ما گفتیم اختیارا نیست این در ظرفی هست که ما این قیمتی که پرداخت می‌شود به خاطر این است که در مالش آن عین زکوی که قرار است پرداخت بشود ندارد شارع اجازه داده قیمت پرداخت بشود، اینکه حالا الآن کلش را بخواهد قیمت پرداخت کند ازش استفاده نمی‌شود، این است که به این روایت ایشان تمسک کرده به نظر می‌رسد که تمسکش ناتمام است.

**شاگرد:** در خود ظرف اضطرار که مثلا جذعه نیست چرا پرداخت هبه را حمل بر قیمت می‌کنید؟ دال بر پرداخت قیمت در ظرف اضطرار در انعام هم نیست چون ایشان

**استاد:** نه قیمت یعنی ابدال، بدل آورده دیگر. بحث ابدال، قیمت به آن معنا نیست، بحث کلی ابدال است، ابدال بالنقدین او بغیر نقدین، به هر حال ابدال است دیگر به جای آن عین زکوی چیز دیگر پرداخت کرده. بحث این است اینکه شارع در این ظرف خاص یک چیزی را بدل قرار داده، این معنایش این نیست که مطلقا هر چیزی را انسان بخواهد پرداخت کند. حتی در عامه به این تمسک می‌کنند برای اینکه قیمت کفایت نمی‌کند.

**شاگرد:** صاحب حدائق هم می‌گوید در انعام از این روایت استفاده می‌شود قیمت کفایت می‌کند، چون اگر قیمت مطلقا کفایت می‌کرد

**استاد:** نه، آن هم درست نیست، من عرض کردم این در مقام بیان این هست که برای تسهیل امر به جای اینکه قیمت، نمی‌خواسته شارع مقدس غیر از آن چیزی را که می‌خواسته تا حد امکان از این مالش بدهد دیگر، خود پرداخت قیمت یک دشواری دارد، این ازش کفایت نمی‌کند حتی در انعام هم قیمت کفایت نمی‌کند.

**شاگرد:** تحریمش هم مشکل ندارد؟

**استاد:** نه این را شارع تعیین کرده یک بدل تعبدی معین هست، آقای هاشمی اینجا یک مطلبی را مطرح می‌کند در این بحث‌ها خیلی جاها می‌گوید چون از باب شرکت در مالیت هست بنابراین قیمت کفایت می‌کند، این استدلال ایشان مصادره است، چون اصل اینکه شرکت در مالیت، اگر ما قیمت را کافی ندانیم هیچ دلیل به درد بخوری برای شرکت در مالیت نداریم. حالا ما آن را بر فرضی هم قیمت را کافی بدانیم شرکت در مالیت نمی‌دانیم، آن را کار نداریم. دلیل عمده‌ای که برای شرکت در مالیت هست اینکه عین خصوصیت ندارد، ولی اگر عین خصوصیت داشته باشد شرکت در مالیت را نمی‌شود اثبات کرد. علتی که شرکت در مالیت را اینها می‌خواهند اثبات بکنند می‌گویند چون شارع برای عین خصوصیت قائل نشده، قیمتش را هم کافی دانسته پیداست به نحو شرکت در مالیت هست، این استدلال درست هم باشد به فرض این هست که ما قیمت را کافی بدانیم، برای کفایت قیمت به این نمی‌شود تمسک کرد.

**شاگرد:** در شتر باید گوسفند زکات بدهد اینها در عین مال زکوی شتر است گوسفند که نیست

**استاد:** نه آن ربطی به شرکت در مالیت ندارد، آن را قبلا بحث کردیم. آن بحث‌هایش مفصل قبلا گذشت. بعد شروع می‌کند استدلالاتی را که در این زمینه آوردند وارد می‌شود، یک سری بعضی از استدلالاتی که اینجا هست من بهش اشاره کنم بد نیست، از کسانی که استدلال کردند برای عدم مشروعیت اخراج قیمت من جمله به سنت نبویه استدلال کردند، عن معاذ بن جبل اینجا نوشته رضی الله عنه، ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعثه الی من فقال خذ الحبة من الحب و الشاة من الغنم و البعیر من الابل و البقر من البقر فهذا الحدیث یدل علی ان الزکاة انما تخرج من اعیان الابواب و اجناسها. این بعدا هم ذکر می‌کند که اشکالات سندی مخالفین کردند و آنهایش بحث‌های دیگری توش هست، و عن انس بن مالک، همان روایت انس بن مالک را آورده، این روایت انس بن مالک عرض کردم شبیه همین مضمون روایت زرارۀ ما هست که ابدال را گفته که به جای جذعه حقه بده، که بحثش گذشت. از استدلالاتی که می‌گوید که قیمت کافی نیست می‌گوید ابی بکر صدیق اینجا نوشته، می‌گوید اینها عین می‌گرفتند، جمع صحابه هم آنجا بودند، لا یعرف منهم مخالف اصلا، اینها دیگر استدلالات مال خودشان خوب است، آدم می‌کشت کسی نمی‌توانست برایشان چیز کند حالا دیگر اینجور چیزها را استدلال می‌کنند، بماند. بعد جواب‌هایی که به اینها دادند را شروع می‌کند صحبت کردن، اجماع مشکل دارد، امثال اینها. القائلون بمشروعیة اخراج القیمة فی الزکاة، اینها سه مذهب دارند، مذهب اول یجوز اخراج قیمة فی الزکاة مطلقا و به قال الحنفیه و تبناه الشیخ القرضاوی و غیرهم، این را توضیح می‌دهد. البته توضیح می‌دهد و مع تجویز الحنفی اخراج القیمة فی الزکاة مطلقا بلا کراهیة الا انهم یمنعون ذلک فی مسئلة من تجب علیه الزکاة فیخرج بقیمتها منفعة عین. می‌گوید قیمت باید جنس باشد، منفعت به جای اجاره خانه طرف را در یک خانه‌ای اسکان بدهد که شما مال الاجاره‌اش را از زکات بخواهد حساب کند نه آن کفایت نمی‌کند. المذهب الثانی جواز اخراج القیمة فی الزکاة مع الکراهة و نقل هذا عن الامام مالک بقوله و یکره للرجل اشتراء صدقة و ذکره الشیخ دردیر بقوله ان اخراج النقود عن الماشی یجزئ مع الکراهة. این هم یک ایدۀ دیگر. و به قال الحسن البصری و ابراهیم النخعی و قد رُوِیَ عن الحسن انه کره العروض فی الصدقة. یعنی کالا بخواهیم به جای صدقه بدهیم. البته اینها همه را یک کاسه کرده، مثلا اینکه گفته کره العروض معنایش این نیست که قیمت پرداختش به طور کلی مکروه است، غیر نقدین را مکروه دانسته.

**شاگرد:** اشتراء الصدقه هم ربطی ندارد.

**استاد:** حالا آنش صدقه آن هم باز یک بحث دیگر است. و روی عن ابراهیم النخعی انه قال کانوا یستحبون زکات کل شیء منه الورق من الورق و الذهب من الذهب و البقر من البقر و الغنم من الغنم، حالا خیلی مهم نیست اینکه ما بگوییم استحباب زکات از عین یا کراهت زکات از غیر عین، آن خیلی مهم نیست.

المذهب الثالث جواز اخراج القیمة فی الزکاة للحاجة و المصلحة فقط و به قال ابن التیمیة و مصلحة للحاجة و المصلحة بعدة امثلة، بعد شروع می‌کند موارد را ذکر کردن، اذا طلب المستحقون للزکاة منها اعطاء القیمة لکونها انفع فیعطیهم ایاها، چند مورد. عیب ندارد این مواردی که ابن تیمیه مثال زده را بگوییم مفید است. می‌گوید اذا باع ثمر بستانه او ضربعوا بدراهم فهنا اخراج عشر دراهم الذی باع ثمنه او زرعه یجزئه و لا یکلف ان یشتری ثمن او حنطة لاخراج زکاته لانه قد ساو فقرا بنفسه اذا وجب علیه شاة فی خمس من الابل و لم یکن عنده شاة. می‌گوید جایی که آن عین در مالش نباشد می‌تواند قیمت بپردازد. فهنا اخراج القیمة یجزئها و لا یکلف شراء شاة و اخراج زکات من الابل.

ج. اذا طلب المستحقون للزکاة لکونها انفع فیعطیهم ایاها.

د. اذا رأی الساعی ان اخذها انفع للفقراء کما نقل عن معاذ بن جبل، اینجا نوشته رضی الله عنه انه کانوا یقول لاهل الیمن اعطونی بخمیس او لبیس اسهل علیکم و خیر لمن فی المدینة من المهاجرین و الانصار.

بعد ادله‌اش را شروع می‌کند صحبت کردن، آنهایی که به آن ادله‌اش کاری ندارم. بعد یک بحثی در ادامه دارد تناسب اینکه حالا که قیمت هست آن قیمت قیمت چه روزی باید محاسبه بشود، این هم بحث بعدی که ما داریم اینجا هم این بحث را دارد، می‌گوید خلف الحنفیة الی ان وقت اعتبار القیمة هو یوم الواجب عند الامام ابی حنیفه و عند الصاحبین یوم الاداء و فی سواء یوم الاداء بالاتفاق بینهم. اینهایی که یوم الوجوب است یا یوم الاداء است این بحثی که بعدا داریم این را هم داشته باشید.

و یقوم الواجب فی البلد الذی فیها المال. از جهت مکانی هم بلدی که آن مال درش هست محاسبه می‌شود نه بلدی که خود شخص مذکی درش هست. فان کان فی مفاضة ففی اقرب الامصار الیه و ذلک لان الواجب اداء جزء من النصاب من حیث المعنی و المالیة و اداء القیمة مثل اداء الجزء من النصاب من حیث انه من المال.

می‌گوید چون به عنوان مالیت شیء محاسبه شده مالیت نسبت به آن جایی که آن عین هست باید محاسبه بشود. این هم قابل توجه هست. بعد اشکالاتی که به آن استدلالات آن کسانی که قائل به کفایت قیمت کردند مثلا همان روایت معاذ را، اما اثر معاذ بن جبل ایتونی بکل خمیس فجوابه من عدة وجوب الوجه الاول انه مرسل. بعضی استدلالات بعضی جواب‌های خیلی مسخره‌ای هم دارد، می‌گوید الوجه الاول اینکه مرسل هست، وجه ثانی این است که معاذ انجام داده، معاذ که حجت نیست، لانه لیس عن رسول الله این عیب ندارد.

الوجه الثالث ان الدلیل علی بطلان هذا الخبر ما فیه من قول معاذ انفع للمهاجرین و الانصار بالمدینة و حاشا الله ان یقول هذا معاذ فیجعل ما لم یوجبه الله خیرا و انفع مما اوجبه الله. این می‌خواهد بگوید ما از کلام معاذ می‌فهمیم که خداوند انفع را قرار داده، میزان انفع هست، این را دلیل بیاورد چون کأنّ از خودش یک چیزی، اینجوری که نیست.

**شاگرد:** معاذ صحابی بوده؟

**استاد:** صحابی بوده

**شاگرد:** پس چرا حجت نیست

**استاد:** می‌گوید حجت نیست صحابی که حجت نیست، قول پیغمبر حجت است. بعد شروع می‌کند استدلال کردن به نظریۀ خودش و استدلال‌های خودش هم خیلی جالب نیست من به آن چیزهایش کار ندارم. این یک مروری بر بحث‌هایی که آقای محمود خالدی در این موضوع دارند. من یکی دو تا نکته اینجا عرض کنم، یکی آن روایت یونس بن یعقوب را اجازه بدهید یک بار دیگر من یک توضیحی در موردش بدهم، یک گونۀ دیگری به آن روایت باید نگاه کرد، این روایت یونس بن یعقوب، قال قلت لابی عبد الله علیه السلام عیال المسلمین اعطیهم من الزکاة فاشتری لهم منها ثیابا و طعاما. ما فاشتری لهم منها ثیابا و طعاما را تفسیر نحوۀ اعطاء معنا می‌کردیم، به نظر می‌رسد که این مطلب درست نیست، اینکه ما بخواهیم، ظاهر این مطلب این است که این اشتراء بعد از اعطاء من الزکاة هست ولی یک توضیحی دارد آن این است که اعطاء زکات دو گونه است، یکی اینکه مستقیم مال را به فقیر بدهیم، یکی اینکه عزل برای شخص خاص بکنیم، عزل برای شخص خاص هم در واقع اعطاء به فقیر هست، یعنی تملیک به فقیر هست. ما در روایاتمان جاهای مختلف این مطلب هست که عزل لازم نیست به نحو کلی باشد، عزل ممکن است به نحو خاص باشد، برای یک فرد خاص هم مالک اجازه دارد که آن را کنار بگذارد و تملیک برای آن شخص خاص، سماه لقوم، لم یسمه بعینه، آن روایتی که در بحث عزل ما روایت‌هایش را آوردیم. این به نظر می‌رسد که اعطیهم من الزکاة یعنی این عیال المسلمین را زکات، زکات را عزل می‌کند و برای آنها به نام آنها آن را کنار می‌گذارد. فقط اینجا نکته این است شارع مقدس ولایت داده به مالک که مال معزولی که ملک یک شخص خاص شده، ولایت داده شارع به مالکی که این مال در اختیارش هست این مال را بفروشد ثیاب و طعام و امثال اینها را برای آن کسانی که عیال المسلمین تهیه کند و آن را به آنها تحویل بدهد به آنها پول ندهد. به نظر می‌رسد که خیلی فرقی نیست اینکه این مال، ثیاب و طعام را بخواهد از بازار بخرد یا از اوّل بیاید اصلا خود آن ثیاب و طعامی که می‌خواسته از بازار بخرد اگر در مال خودش وجود داشته باشد، خب از مال خودش بدهد دیگر، اینکه بگوییم اوّل باید کنار بگذارد، بعد از کنار گذاشتن باید از ثیاب و طعام بدهد این خیلی خصوصیت خاص می‌خواهد. این مطلب را آقای هاشمی توجه کرده ولی یک پاسخی می‌خواهد بهش بدهد به نظر ما آن پاسخ ناتمام است. آقای هاشمی فرض کرده که این مالک ولی مستحقین هست می‌گوید به ولی مستحق اگر شارع اجازه داده باشد که آن را بفروشد افراد دیگر کأنّ حق ندارد. نه شارع به همۀ اشخاص اجازه داده، فرض در این روایت نخوابیده که من ولی آنها هستم، نه به طور کلی عیال المسلمین یعنی آن کسی که من برایش زکات کنار گذاشتم حق دارم آن زکات را تبدیل کنم به ما هو الانفع، حالا کنار گذاشتن خصوصیت دارد؟ نه از اوّل به جای اینکه آن مال را بدهم همین‌هایی که بعدا می‌خواستم بهش بدهم از مال خودم بردارم بهش بدهم. به نظر می‌رسد هیچ فرقی ندارد به اینکه حتما باید اوّل کنار بگذاریم عزل کنیم بعدا بدهیم. اینها ازش خصوصیت استفاده نمی‌شود، در نتیجه همان مطلبی که ما می‌خواستیم استفاده کنیم از روایت یونس بن یعقوب استفاده می‌شود، این نکته را هم توجه داشتید من عبارت‌های محمود خالدی را خواندم که ببینید در ذهنیت‌هایی که وجود دارد مثلا همان نقلی که از ابن تیمیه بود، ابن تیمیه اینها که قیمت را کافی نمی‌دانستند جایی که بر ساعی می‌بیند که قیمت بهتر هست، ابدال بهتر هست آن را کافی می‌داند. یعنی ذهنیت عرفی اینجور نیست که همۀ موارد ابدال مثل هم باشد، ممکن است ذاتا ابدال را جائز ندانیم ولی در جایی که خیر باشد بهتر باشد آن بهتر. حالا ساعی یا مالک اینها خصوصیتی به آن معنا عرفا ندارد، اینها بستگی دارد که شارع مقدس ولایت را چگونه جعل کرده باشد.

**شاگرد:** و اشتری لها منها هم با همین منها که آقای خویی دارد یا ؟؟؟ دارد می‌گوید از این منها می‌فهمد که این عزل شده

**استاد:** نه از آن منها استفاده نمی‌شود، ما آن را اشکال کردیم که از منها استفاده نمی‌شود، از اعطیهم من الزکاة استفاده می‌شود. اعطیهم من الزکاة یا باید به معنای اعطای خارجی باشد که این مراد نیست چون فرض این است که می‌خواهد بعدا بفروشدش، پس اعطای خارجی نیست. این اعطا باید عزل بکند یعنی تملیکشان کند، کنار بگذارد که اعطیهم من الزکاة صدق کند، ما از اعطیهم من الزکاة به قرینۀ اینکه مراد از اعطیهم من الزکاة اعطای خارجی نیست مطلب را در می‌آوریم، ولی می‌خواهیم بگوییم این عزل خصوصیت ندارد.

**شاگرد:** می‌شود فاشتری لهم منها ثیابا عطفش بر اعطیهم من الزکاة عطف تفسیر بر اجماع

**استاد:** عطف تفسیری با فاء صحیح نیست، اجمال تفسیر هم با «واو» می‌کند نه با فاء. فاء یکی از دوستان این اشکال را در درس مطرح کرد من بعد دیدم اشکالش وارد است می‌خواستیم یک جوری در برویم از این اشکال ولی به نظر می‌رسد اشکالش وارد است عطف تفسیری با واو هست نه با فا.

**شاگرد:** اینقدر دقت هم فکر می‌کنید در نقل هست؟

**استاد:** بله.

**شاگرد:** یونس بن یعقوب این را بلد بوده که اگر عطف بکند اعطاء صدق بکند؟

**استاد:** دو دو تا چهارتاست. بنده خدایی وسط بیابان ماشینش پنچر شد بعد آمد پنجری بگیرد زمستان بود برف بود پیچ‌های ماشینش در برف گم شد، دیگر ماشین را رها کرد و آمد شهر، اوّل شهر یک تیمارستان بود، در حیاط تیمارستان یک دیوانه بود گفت کجا داری می‌روی؟ گفت دارم می‌روم پیچ بخرم، گفت برای چی؟ قصه را تعریف کرد، گفت اینکه کاری ندارد از هر یک از آن لاستیک‌های دیگر یک دانه پیچ می‌گرفتی سه پیچه می‌آمدی آرام آرا می‌آمدی که لاستیک در نرود می‌آمدی دیگر اینقدر سختی نمی‌کشیدی. گفت تو با این هوش سرشارت چطور اینجا در تیمارستان هستی؟ گفت من دیوانه هستم ولی خر که نیستم. دیروز ما یک جلسه‌ای داشتیم صحبت در مورد عیدالزهراء بود سخنرانش من بودم، آنجا یک قضیه‌ای هست این قضیه ببینید در کتاب‌های فقهی چند تا اسم دارد فکر می‌کنم این اسم‌ها مترادف باشند، این را ببینید قضیۀ حماریه و قضیۀ عمریه اینها مرادف هستند اینها را ببینید این معنای این قضیه چی هست آن را مراجعه کنید.

**شاگرد:** یونس بن یعقوب روایتی در مورد عزل و اینها دارد.

**استاد:** این هم دیگر بهتر. یونس بن یعقوب خودش یک شخصیت برجسته‌ای بوده خیلی ثروتمند بوده از جهت اجتماعی هم با شخصیت بوده و از روایات استفاده می‌شود که خیلی آدم برای خودش کسی بوده.

جمع‌بندی بحث تا اینجا این بود که عزل موضوعیت ندارد و می‌شود زکات را در جایی که انفع باشد، به جای قیمت ما هو الانفع را پرداخت کرد. آقای هاشمی یک استدلال دیگری می‌کند برای اینکه قیمت کفایت می‌کند آقای هاشمی به یک روایتی تمسک کرده آقای هاشمی می‌گوید که یمکن ان یستدل ایضا علی ذلک، یعنی بر کفایت قیمت بما ورد فی جواز احتساب الدین علی الفقیر من الزکاة کصحیح عبدالرحمن بن الحجاج قال سألت ابا الحسن الاول علیه السلام عن دین لی علی قوم قد طال حبسه عندهم لا یقدرون علی قضائه و هم مستوجبون للزکاة هل لی ان ادعه فاحتسبه به علیهم من الزکاة قال نعم. بعد ایشان به این تمسک کرده یک روایت دیگری را هم آورده به همین مضمون که آن موثقۀ سماعة است که آن را نمی‌خوانم بعد می‌گوید فإن الظاهر من التعبیر به حساب الدین زکاتا ان نفس الدین و الذی یکون عادتا بالدرهم و الدینار یصبح زکاتا فیکون دفعها بالنقد الخارجی مجزیا بطریق اولی عرفا و عقلائیا فی باب العقود و الضرائب المالیة.

به نظر می‌رسد که این مطلب صحیح نیست، اوّلا دین یک خصوصیتی دارد، اینکه ما بتوانیم یک شیءای را دینی که بنده خدا دارد، دین حساب کنیم معلوم نیست ازش بشود القای خصوصیت، اینکه ایشان می‌گوید به طریق اولی دفع عین خارجی کفایت می‌کند نه این همچین طریق اولایی مطرح نیست. اینکه طرف گرفتار است چیزی ندارد شارع اجازه داده که آن ذمه‌اش آزاد بشود این معنایش این نیست همینجوری ما بهش پول بدهیم ممکن است صرف آن دینش هم نکند. شارع مقدس این محبوب شارع هست که افراد مشغول الذمه نمانند، اجازه داده که از باب، اصلا ممکن است این از باب فقیر به آن معنا هم نباشد، شما در باب زکات یک سری، یکی از مصارف زکات غارمین است، این از باب آن غارمین باشد، از این باب شارع مقدس اجازه داده که اینها از باب زکات حساب بشود، این ربطی به فقیر و فقرا و امثال اینها ندارد. این است که این دین اوّلا می‌تواند خصوصیت داشته باشد از باب غارمین باشد، بنابراین از باب فقرا نباشد، این یک. نکتۀ دوم اینکه این حالا اگر فرض هم کردیم از باب فقرا هست این کأنّ سؤال این است آن چیزی را که من عینش را به اینها پرداخت می‌کردم کفایت می‌کند حالا می‌توانم به جای اینکه عین را پرداخت کنم دینی که از آن سنخ هست پرداخت کنم؟ این معلوم نیست که در مقام بیان، یعنی حیث سؤال حیث خاصی است، اگر فرض کنیم مسلم باشد که زکات باید از عین پرداخت بشود، دلیل داشته باشیم که زکات از عین پرداخت بشود، آن جایی که مسلم هست که زکات از عین پرداخته بشود یک سؤال جدایی اینجا مطرح هست، حالا این زکاتی که از دین پرداخته بشود آیا دین خارجی باید باشد یا می‌شود دین ذمی هم که از همان سنخ هست آن پرداخت بشود. حیث سؤال حیث معین بودن آن شیءای که پرداخت می‌شود و پرداخت فی الذمه‌اش هست، آن یک جهت دیگر است. یعنی یک جهت این هست که شارع مقدس ممکن است زکات را گفته باشد از عین باید پرداخت بشود، از عین هم که پرداخت بشود آن را قبلا هم عبارت محمود خالدی را دیدید، عین خاص هم لازم نیست حتما پرداخت بشود، این مسلم است، فرض کنید فی خمس من الابل شاة حتما باید شاتی باشد که در آن گله باشد، اینکه لازم نیست، می‌تواند یک شاة دیگری باشد یا آنجایی که جایی جذعه باید پرداخت کند حتما باید جذعه در آن گله باشد می‌تواند جذعه را از بیرون بخرد و پرداخت کند. عین به آن معنا موضوعیت ندارد، جنس کافی است این مسلم است. جایی که جنس کافی هست سؤال این است آیا حتما باید عینیت داشته باشد انسان آن چیزی که پرداخت می‌کند، یا لازم نیست همینکه ذمه‌اش مشغول است آن چیزی که در ذمه هست تقاص کند از باب اینکه مرحوم کلینی این روایات را اصلا باب تقاص زکات بالدین تعبیر می‌کنند. این است که این اطلاق ندارد بخواهد شرطیت عین را نقل کند، در مقام بیان نفی شرطیت عین نیست، در مقام بیان نفی شرطیت پرداخت زکات بالعین است، یعنی لازم نیست خارج هم پرداخت بشود، همین که طرف را ذمه‌اش را از اشتغال به این، همین که باید پرداخت می‌کرد فارق کند همین کفایت می‌کند، به نظر می‌رسد این روایت اصلا ازش هیچ استفادۀ آن مطلبی که آقای هاشمی می‌گوید استفاده نمی‌شود، حالا بعضی‌ها خواستند از این روایت بالاتر از این هم استفاده کنند، حالا آقای هاشمی این را فقط در پرداخت قیمت استدلال کرده بعضی‌ها خواستند بگویند نه به‌طور کلی ما پرداخت هر چیزی که بدل باشد کفایت می‌کند آنکه دیگر هیچی، اصلا از این روایت اینها استفاده نمی‌شود. بحث اینها تمام. من فقط بعضی از دوستان یک سری نکاتی را ذکر کرده بودند من حالا یک مقداری کوتاه در مورد بعضی از نکاتی که این دوستان ذکر کرده بودند که دیروز عرض کردم صحبت کنم بد نیست. ما در ضمن بحث محمد بن ولید خزاز عرض کردیم که ثقۀ علی وجه الاطلاق به اطلاق ثقه اقتضای صحت مذهب را می‌کند. در مقابل این مطلب خواسته بودند بعضی از دوستان بگویند که نه ثقه دلالت بر صحت مذهب نمی‌کند. یکی اینکه گفته بودند ثقه گاهی اوقات در کنارش صحیح المذهب ذکر شده، این معنایش این هست که صحت مذهب در ثقه نخوابیده کأنّ اصل اوّلی این هست که برای تأکید نباشد، تأکید خلاف اصل است و بنابراین، این اقتضاء می‌کند که در ثقه صحت مذهب نخوابیده باشد. پاسخ این مطلب این است که اوّلا نقضا و حلا، اما نقضا این است که در بیشتر از آن مقداری که در کنار ثقه صحیح المذهب ذکر شده در کنار ثقه صدوق ذکر شده. ثقه کان ثقة صدوقا، یا ثقة صدوق، کان ثقة فی حدیثه صدوقا، این آدرس‌ها کان ثقة صدوقا در رجال نجاشی من آدرس‌هایش را ذکر کردم صفحۀ ۴۵، رقم ۱۲ و ۱۹؛ صفحۀ ۱۶۵، رقم ۴۳۷؛ صفحۀ ۱۸۰، رقم ۴۷۳؛ صفحۀ ۴۴۹، رقم ۱۲۱۴، ثقة صدوق، همان رجال نجاشی صفحۀ ۲۱۶، رقم ۵۶۲؛ صفحۀ ۲۶۹، رقم ۷۰۵؛ صفحۀ ۲۷۵، رقم ۷۲۲؛ صفحۀ ۳۰۱، رقم ۸۲۱؛ صفحۀ ۳۳۷، رقم ۹۰۲؛ صفحۀ ۳۵۰، رقم ۹۴۴؛ صفحۀ ۴۱۳، رقم ۱۱۰۱.

یا کان ثقة فی حدیثه مسکونا الی روایته، اینها هست. نجاشی، صفحۀ ۸۴، رقم ۲۰۲؛ صفحۀ ۸۵، رقم ۲۰۵؛ صفحۀ ۱۶۶، رقم ۴۳۸.

همچنین موارد دیگری هست ثقه در کنارش صحیح الحدیث، صحیح الروایة و امثال اینها آمده. ثقه در کنارش معتمد علیه دارد. البته صحیح الحدیث و صحیح الروایة یک بحث‌های خاص دارد من آن بحث‌های خاصش را فعلا کاری ندارم، ولی اگر قرار باشد که ارداف ثقه به صحیح المذهب دلیل بر این باشد که در ثقه صحت مذهب نخوابیده همۀ این موارد باید دلیل باشد که درش صدوق بودن نخوابیده باشد، صحت روایت و اعتبار روایت، معتمد الیه نخوابیده باشد پیداست که دیگر اصلا چی چی برای ثقه می‌ماند، این یک بحث نقضی.

اما حلّا اوّلا اینکه ما بگوییم اصل اوّلی این هست که تأکید نباشد، تأسیس باشد همچین اصلی ما نداریم. نه تأکید بسیاری از، به خصوص در رجال ما حتی تأکید لفظی فراوان داریم، ثقة ثقة. صرفا از اینهایی که اینها از جهت مصداقی یکی هستند، از جهت لفظی‌اش هم یکی نیستند. این هیچ مانعی ندارد که از باب تأکید باشد، به خصوص یک نکتۀ خاصی اینجا وجود دارد که آن نکتۀ خاص جایی که این تأکید منشأ می‌شود که، گاهی اوقات تأکیدات دلالت اطلاقی را تبدیل می‌کند به دلالت لفظی، در جایی که به وسیلۀ تأکید ما دلالت اطلاقی را به دلالت لفظی تبدیل کنیم اینجا دیگر هیچگونه اصل این هست که اینجا تأکید نباشد ما نداریم.

توضیح بیشترش را ان شاء الله فردا عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد